



مقطع تحصیلی: کاردانی رشته روابط عمومی ترم: دوم سال تحصیلی: ۱۳۹۸-۱۳۹۹
نام درس: ارتباطات و رسانه نام و نام خانوادگی مدرس: سیدحسین قوامی
آدرس ایمیل مدرس: galamandish@gmail.com آی دی مدرس در تلگرام: @ghavami

جزوه درس هنر و ارتباطات مربوط به هفته ششم (۶)

□ ندارد □ دارد: power point

□ ندارد □ دارد: voice

□ ندارد □ دارد: text

تلفن همراه مدیر گروه :

بسیاری از حکما و فلاسفه هنگامی که سخن از «هنر» می‌رود، این موضوع را با زیبایی پیوند می‌دهند و می‌گویند: هنر هر آنچه زیباست و به زیبایی مربوط می‌شود و زیبایی آن چیزی است که انسان از آن خوشش می‌آید و دوست دارد تکرار شود.

افلاطون برای زیبایی سرچشمه‌ای سرمدی قائل است. ایده زیبای مطلق از نظر او ایده پدیده‌های وابسته به کل است. زیبایی از نگاه افلاطون، زیبایی طبیعی است که در آن ایده زیبایی بیان شده است، هنر نیز تقلید از طبیعت است. دنیای ایده‌ها مظهر کمال است و نظامی هماهنگ دارد. زیبایی در مکالمه‌های افلاطون فقط در آثار هنری مجسم نمی‌شود. آنچه ما امروز اثر هنری می‌خوانیم، برای افلاطون یکی از نتیجه‌های کار و تولید آدمی است که در حد «تخنه» (Tekhne) یا فن جای می‌گرفت و هیچ تفاوتی با دیگر فرآورده‌های فن‌آوری انسانی نداشت. افلاطون بارها در آثارش، زیبایی را از دیدگاه سودمندی بررسی کرده است. در رساله (ضیافت)، افلاطون زیبایی را با عشق توصیف می‌کند و آن را معلول عشق می‌خواند. به نظر افلاطون هنر و آفرینش زیبایی محصول از خود به درشدگی هنرمند در لحظه آفرینش هنری است. در آثار افلاطون برداشتی کارکرد گرا از اثر هنری ارائه می‌گردد و به همین سبب اثر هنری بر اساس سود و زیانش مورد داوری قرار می‌گردد.



هنر چیست؟

ارسطو نیز در کتاب (فن شعر) به موضوع هنر می‌پردازد از نظر ارسطو، هنر تقلید زیبایی طبیعت و یک فرایند آفرینندگی است. در هنر باید واقعیت چنان ماندسازی شود که توهم خود واقعیت را برانگیزد. از منظر ارسطو، هنر را نتیجه خرد می‌داند، بنابراین هنر آفرینش عقلانی چیزی بر اساس هدف است.

سقراط، افلاطون و ارسطو بر نظم و تناسب در اثر هنری تاکید دارند و اثر هنری را خواه تقلیدی از تقلید ایده باشد، آن گونه که افلاطون معتقد است و خواه بازآفرینی و بازسازی بخردانه باشد، آن گونه که ارسطو می‌انگارد به سودمندی و نیکی پیوند می‌دهند و بنابراین در نزد آنان به نوعی هنر با اخلاق گره می‌خورد.

در دوران جدید نیز برخی از تعاریف حکمای باستان درباره زیبایی و هنر مورد استفاده قرار گرفت. به عنوان مثال در نظر باوم کارتن (Carten Baum) که بنیانگذار زیبایی‌شناسی خوانده می‌شود، زیبایی با توازن بین نظام اجزا نسبت دارد و عالی‌ترین تحقق زیبایی در طبیعت است و تقلید از طبیعت عالی‌ترین مسئله هنر است.

زولتسر (۱۷۲۰-۸۹) می‌گوید: تنها آن چیز که متضمن خوب است می‌تواند به عنوان زیبا شناخته شود. به عقیده او هدف تمام زندگی بشریت، خوبی حیات اجتماعی است. این خوبی از راه آرا و تدابیر اخلاقی به دست می‌آید و هنر بایستی تابع این مقصد باشد. زیبایی آن است که این آرا و تدابیر را برانگیزد و تربیت کند.



مندلسن (۱۷۲۹-۸۶) نیز همین عقیده را دارد. به عقیده وی هنر زیبایی را که با احساس مبهمی ادارک می‌گردد به مرحله شیئی حقیقی و خوب ترفیع می‌دهد. لیکن منظور از هنر، کمال اخلاقی است.

مانوئل کانت فیلسوف معروف آلمانی که نظریات او در باب زیبایی تا روزگار ما نیز تاثیرگذار بوده‌اند، زیبایی را این گونه تعریف می‌کند. (زیبا آن است که لذتی را بیافریند با چهار ویژگی: ۱) رها از بهره و سود، ۲) همگانی و عمومی، ۳) به فعلیت رساندن لذت زیباشناسی تنها بر اساس قصد و غرض درونی (چون غایتی بی هدف) و ۴) زیبایی است که بدون مفهوم کلی علمی موجب لذت بردن عمومی و جهانی باشد).

نظریه «هنر برای هنر»

بنجامین کنستان نخستین کسی است که در یادداشت‌های خود در فوریه سال ۱۸۰۴ هنر را برای هنر و بدون هدف توصیف می‌کند. حداقل دو شرط از چهار شرطی که کانت برای زیبایی بیان کرده بود، بنیان و اساس عقیده (هنر برای هنر) بود. یکی از شرایط زیبایی از نظر کانت آن بود که لذت حاصله از درک شیئی خالی از هرگونه نفع و غرض باشد. شرط دیگر آن بود که متناسب بودن یک اثر با مقصود، بی آنکه هدف و غایتی در میان باشد.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان رویکرد متفکران غربی را نسبت به مقوله اخلاق و هنر و رابطه آنها با یکدیگر به دو دسته تقسیم کرد. برخی از این متفکران تنها بر وجهه لذت جویی هنر تاکید می‌کنند و زیبایی را از نیکی و اخلاق جدا می‌دانند، اما برخی دیگر اخلاق را با هنر مرتبط می‌دانند و معتقدند هنر یکی از وسایل ارتباط انسان ها با یکدیگر و از موجبات ترقی آنها یعنی پیشرفت به سوی کمال است و از این رو هنر نمی‌تواند بی‌هدف باشد و رسالت دارد.

محتوای هنر از دید تولستوی

تولستوی در کتاب (هنر چیست؟) فصلی را به محتوای اثر هنر اختصاص می‌دهد و می‌نویسد هنر واسطه انتقال احساسات میان نسل‌های مختلف است و ارائه احساسات بهتری که برای نیکیبختی بشر کاربرد داشته باشند، رسالت هنر است. بنابراین هر اندازه محتوای هنر بهتر باشد به همان نسبت نیز این رسالت را بهتر انجام می‌دهد.

تولستوی درباره مسخ هنر نیز به موضوع اخلاق می‌پردازد و می‌نویسد: «نتیجه ارتباط غلط هنر با جامعه آن است که چون افراد طبقات عالی به پیش از پیش به تضاد بین زیبایی و خوبی برخورده‌اند، زیبایی را به عنوان کمال مطلوب شناخته‌اند و بدین‌سان خود را از چنگ تقاضاهای اخلاق رها کرده‌اند. این افراد به جای آنکه هنر خود را



کهنه و منسوخ بدانند، اخلاق را منسوخ می‌دانند. او افرادی را همچون اسکار وایلد را که با نفی اخلاق و ستایش هرزگی و فسق آن را به عنوان موضوع و مایه آثار خود برگزیده اند، نکوهش می‌کند.